

نقد و بررسی کتاب

جلیل دوستخواه

مانس اسپربر

تحلیل روانشناختی استبداد و خودکامگی

ترجمه دکتر علی صاحبی

رقعی (۲۱/۵ × ۱۴/۵)، نرم جلد، ۱۳۰ ص

نشر ادب و دانش، تهران، چاپ دوم - ۱۳۷۹

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
نشانه شناسی یک بیماری دیرینه
رتال جامع علوم انسانی

برخورداری از قدرت نامشروط و بی بند و بار و پیامدهای آن، یعنی خودبزرگ بینی و خودکامگی و دست یازی به عرصه های زندگانی دیگران، یکی از کهن ترین و شناخته ترین نمودها در زندگی فردی و اجتماعی آدمیان است. نشانه های این پدیدار زیانبار و کردار تباهاکار را - که در واقع یکی از خطرناک ترین بیماریهای روانی به شمار می آید - می توان در فرایند زندگی بسیاری از مردم باز جست. اما در زندگی اجتماعی و به ویژه در عرصه های فرمانروایی ست که چنین نمودهایی بسیار چشمگیر می شوند و گاه به صورت نمونه ازلی یا کهن الگو بر سرتاسر تاریخ زندگانی یک یا چند قوم و حتی همه نوع بشر سایه می اندازند.

بسیاری از کوششها و پژوهشها برای شناخت این پدیدار (به ویژه در میان

ما ایرانیان)، روی آور به سویه های آشکار و بیرونی قدرت خواهی و - دست بالا- جنبه های کلی اجتماعی و سیاسی خودکامگی و برتری جویی بوده و شمار کمتری از پژوهندگان به لایه های زیرین و پنهان آن پرداخته اند.

کتاب موضوع این بررسی، به رغم کوچکی حجمش، اثری بزرگ و روشنگر در این راستاست. نویسنده که دانش و آزمون را با هم دارد، یعنی هم روانکاوی دانشور و کارآموده است و هم تجربه تلخ و آموزنده برخورد با دو نمونه از هیولایی ترین ساختارهای خودکامگی در سده بیستم میلادی (نظامهای هولناک هیتلری و استالینی) را از سر گذرانده است، با هوشمندی و ژرف نگری تمام به کالبد شکافی و نشانه شناسی نهاد قدرت طلبی و سرشت و سیرت خودکامگی پرداخته و - به تعبیر منطق قدیم - به «استقراء تام» دست زده و از جزء به کل رسیده است.

پژوهنده به شدت از سخنوری درباره جنبه های نمایان خودکامگی و عرضه کردن چشم اندازی کلی از آن، پرهیخته و با وجود پذیرش تاثیرگذاری سازه های جامعه شناختی و عاملهای گوناگون تاریخی و قومی در شکل گیری قدرت مطلق و خودکامگی بی بند و بار، به عمد از درگیر کردن خود در مباحثهای وابسته به این حوزه ها خودداری ورزیده و بر آن است که آمیزه چنین گفتمانهایی در راهی که پیش پای اوست، رهنمون به مقصود نیست و خواننده را از دستیابی به برآیندی دقیق و روشنگر عنوان این پژوهش، بی بهره خواهد گذاشت.

بر بنیاد چنین زمینه سازی و طرح دقیق و حساب شده ای ست که اسپربر به نشانه شناسی بیماری دیرینه برتری جویی و قدرت طلبی و فرایند دگردیسی یک انسان ساده و عادی به هیولای خودکامگی می پردازد. او با بهره گیری از آموخته هایش در مکتبهای گوناگون روانشناسی و روانکاوی و به ویژه مکتب روانشناسی فردی آدلر (Alfred Adler)، و آزموده هایش در دوره جنگ اول جهانی و در فاصله میان دو جنگ و نیز در گرایش و وابستگی اش به تشکلهای سوسیالیستی و کمونیستی زمان خود، بدین تحلیل دست می زند^۱.

پژوهنده درهای ذهن و ضمیر خودکامگان و اندرون آشفته و نامتعادل آنان را به روی خواننده می گشاید؛ اما به جای کلی گویی و نکوهش و دشنام دادن به خودکامگان و به دست دادن فهرست واره ای از معلولها، می کوشد تا علتها را بازشناسد. او می خواهد و می تواند پاسخ گوی این پرسشهای مهم و کلیدی باشد که چگونه یک خودکامه در گستره زندگی اجتماعی گروهی از آدمیان پدیدار می شود و کدام کنش و واکنشهای روانی ست

که فردی ساده و به ظاهر سالم و بی آزار را به جبار قهاری زورگو و دست یاز به جان و مال دیگران و سرانجام خونریزی سفاک مبدل می کند.

کوتاه سخن این که - به گفته مترجم کتاب - فرایند شکل گیری و ظهور یک «خودکامه» در حرکت از احساس منفی «خودکم بینی» به احساس مثبت «خودبرتری» خلاصه می شود. بر این پایه، او خویشتن تحقیر شده ای ست که بنا بر دلایلی چند گانه خانوادگی و اجتماعی، احساس «خودکم بینی» در او به «عقدۀ حقارت» تبدیل شده است و به سبب نبودن رغبت‌های اجتماعی در وی، هیچ گونه همدلی و احساس مشارکتی با دیگران ندارد و سرانجام دچار مالیخولیای «خودبرتر بینی» می شود و در مرداب «خودکامگی» فرو می رود.

کتاب موضوع این بررسی، پس از «مقدمۀ مترجم» فراگیر پیشگفتار و مقدمه ای از پژوهنده و متن در شش فصل است. اسپر بر در پیشگفتار خود، مروری کوتاه دارد بر پیشینه و چگونگی نگارش این کتاب و از مقاله هایی سخن می گوید که در سال ۱۹۳۷ با عنوان «تحلیل خودکامگی» نشر داده بوده است. او از درگیریهای درونی پیچیده و دشواری یاد می کند که در آن روزگار پرتنش و در فرایند شکل گیری دو نهاد غول آسای قدرت طلبی و خودکامگی در اروپا (نازیسم در آلمان و استالینیسیم در روسیه) با درون مایه پژوهش خود داشته است. وی در این بازنگری، روشن بینی و آزاد اندیشی انسانی رها شده از همه بندهای اسارت بار و دست و پاگیر مطلق نگر و جزم باوری را به نمایش می گذارد و با شهادت تمام و بی هیچ گونه خودداری و پرده پوشی، روش و کنش گذشته خود را در متن رویدادهای زمانه و در برخورد با رویکردهای گوناگون مطرح در آن دوران و به ویژه در پیچ و خم شبکه های تار عنکبوتی ایدئولوژی به نقد می کشد و تحلیل فشرده و روشننگری از چیستی «خودکامگی» و عنصرهای دخیل در ساختار آن به دست می دهد. وی بر مبنای - به گفته خودش - «تفسیر مارکسیستی از تاریخ و نگرش روان شناختی» از گذاشتن بار پاسخ گویی به پرسش «خودکامگی» بر دوش شخص «خودکامه» و شکستن همه کاسه و کوزه ها بر سر او می پرهیزد و نتیجه می گیرد که: «... خودکامگی تنها در برگیرنده شخص خودکامه و گروه همدستانش نیست؛ بلکه فرمانبران و قربانیان او را نیز در بر می گیرد؛ یعنی عناصری که او را به این مقام رسانده اند» (ص ۲۵-۲۶).

پژوهنده آن گاه از بودن به قوه هزاران هیتلر و استالین در میان هر ملتی سخن می گوید که تنها شمار اندکی از آنان می توانند تا «مرحلۀ به دست گرفتن قدرت مطلق پیشروی کنند» و مردمی که همواره «منتظر یک قهرمان ناجی می شوند تا با ظهور خویش همه

مسائل را حل کند»، در هر زمانی به یکی از اینان امید می بندند. چنین تفکری، «مدعی اعجاز آفرینی» را بر تخت قدرت می نشاند و او نیز به سرعت به حاکمی مستبد تبدیل می شود» (ص ۲۶).

اسپربر با یادکرد از تحریم کتاب خود از سوی کمونیستهای باورمند به پیروی محض از دستورهای حزبی و برخی از دست اندرکاران کلیسا و سرانجام، نابود کردن همه نسخه های آن به وسیله گشتاپوی هیتلری در سال ۱۹۳۸، نشان می دهد که خود کامگان به رغم تفاوتها و ناهمسازیهای ظاهریشان، در کار بریدن زبان انتقاد کنندگان همداستان و همکاری.

پژوهشگر ژرف بین در «مقدمه» خود بر کتاب، به تحلیل اجمالی فرآیند شکل گیری «خود کامگی» در عرصه قدرت و فرمانروایی می پردازد و چکیده ای از آنچه را که در شش بخش کتاب به تفصیل نسبی بیان داشته است، در همان گام نخست به خواننده عرضه می دارد. او افزون بر تحلیل روانشناختی پرسش «خود کامگی»، از بازتاب این پدیده در گستره ادبیات نیز غافل نمی ماند و از جمله با یادکرد از شناخت ژرف شکسپیر از انسان که حتی روان شناسی امروز نیز به گرد پای آن نمی رسد، می نویسد: «قهرمانان آثار او (شکسپیر) افراد شیفته قدرت و در عین حال افراد تحقیر شده و دل آزرده ای هستند که اغلب مورد بدفهمی قرار می گیرند. شیطان در آثار او کسی است که از فرط تحقیر و تمسخر از جانش سیر شده و برای فرار از حقارت خویش، به اعمال شیطانی دست می زند....» (ص ۳۳).

پژوهنده در رویکرد به نظریه مشهور نیچه، «اراده معطوف به قدرت»، در ضمن نقد آن، از انزوای اجتماعی گرایندگان بدان سخن می گوید و این امر را بی دلیل نمی داند و می افزاید که: «فهم نیچه از مفهوم قدرت، نمائند فهم و درک فرد زیردستی است که درباره قدرت به گونه ای لطیف و خوشایند خیال پردازی می کند. در حالی که این خلق فرمانبردار است که خود کامه را بر شانه های خود نشانده و جایگاهی را به او واگذار می کند که از آن پس فراسوی حلقه مجیزگویان و چاکران، دیگر هیچ کس را در جرگه آدمیان به حساب نمی آورد» (ص ۳۴-۳۵).

پژوهنده در فصل یکم به تحلیل ناهمسازیهای درونی منش خود کامه می پردازد و با طرح نمونه فرضی ساده ای از آدمیان، نشان می دهد که در بسیاری از این گونه نمونه ها، شخص به ظاهر آرام و بی آزار، انگیزه ها و زمینه های خود کامگی را در نهانگاه روان و پستوی نا پدیدار ذهن خویش دارد و در واقع، شناگر قابلی است که هنوز به آب دست نیافته

«... او در هر جا که شرایط را آماده ببیند، یک خودکامه است. اگر سر به زیر و فروتن است، فقط برای دستیابی به اریکه قدرت است. در این راه، اگر لازم ببیند، به زانو افتاده، زمین را نیز می بوسد و این کار را به آن امید و آرزو انجام می دهد که روزی از فراز تخت قدرت شاهد زانو زدن دیگران و ناکامی آنها باشد» (ص ۴۱).

نویسنده در فصل دوم گامی به پیش بر می دارد و به ارزیابی سازه های اصلی در منش فرد خودکامه، یعنی «ترس» و «هراس» می پردازد. او در این راستا میان «ترس» (fear) و «هراس» (phobia) فرق می گذارد و یکمین را نتیجه «ارزیابی کم و بیش واقعی از اندازه خطرهای احتمالی در موقعیتی خاص» و دومین را «بازتاب وضعیت انسان در موقعیتی که الزاماً «خطرناک نیست» می شمارد و پس از تحلیل نمونه هایی چند بدین برآیند می رسد که: «... اراده و عطش قدرت طلبی بیماری افراد ضعیف و ناتوانی ست که کینه همه را به دل گرفته اند و به خاطر ضعف و زبونی درونی به هیچ انسانی رحم نمی کنند... اراده قدرت طلب، انعکاس احساسی ست که هر اس پرخاشگرانه متأثر از آن، در صدد جبران کاستیهای گذشته است» (ص ۵۸).

فصل سوم فراگیر رویکرد پژوهنده به شناخت بستر و زمینه خودکامگی ست و در آن تحلیلی دقیق و جزء به جزء از آنچه در ذهن توده مردم می گذارد، به دست می دهد. او از کنش و واکنشهای گوناگون، خرافه باوریهها، اعجاز خواهیهها، جادوگریها و قهرمان پرستیهای ریشه دار در سنتهای دیرینه سخن می گوید تا به روشنی نشان دهد که گذشته از ویژگیهای روانی شخص خودکامه، این توده عظیم هواداران و خواستاران اویند که او را به پایگاه فرمانروایی مطلق می رسانند و کم کم امر بر خود آنان نیز مشتبه می شود و خودکامه خود پرورده را تافته جدا بافته و وجودی ورجاوند و فرا انسانی می پندارند: «دست فروشان جزء نمی دانند که آن پرتو درخشانی که چهره فرد قدرت طلب را در بر گرفته و او را این گونه نورانی و قابل ستایش نشان می دهد، انعکاس نور مشعلهایی ست که در دست خودشان است و از دست آنان به چهره او می تابد» (ص ۷۳).

در فصل چهارم ماجرای پیشروی فرد خودکامه به سوی قدرت مطلق را می خوانیم و چگونگی کنش و واکنشهای تو در تویی را که در هر دم قدرت صورت می پذیرد، باز می شناسیم. خودکامه در پیمودن راه به سوی آماج نهایی اش که چیزی جز چیرگی بی چون و چرا بر همه چیز و همه کس نیست، ازدست زدن به هیچ کاری - هر اندازه هم که شنیع و فجیع باشد - روی نمی گرداند و ذهن بیمار وی، ایمانی راسخ به درستی و برحق بودن کردارش در او پدید می آورد: «تحقیر انسانها یکی از ویژگیهای اخلاقی فرد

خود کامه است که میدانی گسترده در اختیار او می گذارد تا فراتر از امکانات رقبایش مانور داده و یکه تازی کند. علاوه بر این، برتری خاص او در این است که او با تمام وجود به رسالت خود ایمان و اعتقاد دارد. آیا از فردی که فکر می کند تمام بی رحمی و سفاکی اش برای پیشبرد رسالتی است که بر عهده دارد، کسی را بی رحم تر می توان سراغ گرفت؟» (ص ۹۵).

پنجمین فصل کتاب بیانگر چگونگی قهر و خشونت است که خود کامه پس از چیرگی کامل بر همه نهادهای قدرت اعمال می کند. در واقع اوج خشونت و سرکوب در فرمانروایی حاکم خود کامه، بالاترین حد هراس زدگی و غلبه احساس ناامنی درونی بر روان وی نیز هست. در زندگی به ظاهر شکوهمند و پرهیت و به واقع پوچ و بی مقدار او، دیگر هیچ چیز اطمینان دهنده و آرامش بخشی نیست. از این روست که او همواره خود را در معرض تازش دشمنان می بیند و همیشه سیاهه ای از نام و نشان کسانی را که باید گرفتار بند و رنج و شکنج شوند و یا به کام مرگ فروروند، در دست دارد. او خویش و بیگانه و خرد و کلان را دشمن و توطئه گرو برانداز و مهاجم می انگارد یا وانمود می کند و در واقع با همین ترفند دشمن تراشی، به توجیه همه کنشهای ضد انسانی خویش می پردازد.

فصل ششم و آخر این دفتر، دو مقوله رهبری و خود کامگی و مرز بسیار باریک و خدشه پذیر میان آن دورا به بحث می گذارد. پژوهنده ویژگیهای این دورا با هم می سنجد و خطر محتمل تبدیل یک رهبر به یک خود کامه، به ویژه در هنگامه های اضطراری را گوشزد می کند. او خصلتهای یک رهبر را - که به طبع در تقابل و تضاد کامل با خصوصیتهای یک خود کامه قرار می گیرد - چنین بر می شمارد:

(۱) رهبر راستین هیچ گاه احتمال اشتباهکاری را - که یک ویژگی انسانی است - انکار نمی کند و خود را دانای کل و اصلاحگر و خدمتگزار لغزش ناپذیر نمی شمارد.

(۲) او هرگز به دستاویز پاسداری از آرمان خود - هر اندازه هم که والا بنماید - برای دیگران دیشان و منتقدان نسبت به کارکرد خود و دستگاه رهبری اش مجازات تعیین نمی کند و آرمان و عقیده خود را وسیله انتقامجویی و یا باجگیری از مخالفانش قرار نمی دهد.

(۳) او هیچ گاه دچار برتنی نمی شود و خود را متمایز از مردم نمی شمارد و رای و نظر آنان را دست کم نمی گیرد. او همواره فروتن و بی غل و غش می ماند و هرگز به چا پلوسان و خود کامه پروران اجازه نمی دهد که درباره او افسانه پردازند و از او قهرمان و بت بسازند.

(۴) رهبر نیک منش و درست کردار، حتی در هنگامه های ناچاری و اضطرار نیز

به اصل بنیادین رهبری که چیزی جز شناخت تمام و کمال حقهای مردم و خدمت صادقانه بدانها نیست، پایبند می ماند و خود را چنان محدود و مقید نگاه می دارد که وضع ویژه و فراعادی را دستاویز در پیش گرفتن شیوه های خود کامگی قرار ندهد.

* *

مطالعه این پژوهش علمی و روشنگر برای ما ایرانیان که در گذار دیرزمان و پررنج و شکنجمان از فراخنای اسطوره و حماسه تا پهنه تاریخ، با نمونه های بسیاری از قدرت طلبان و خود کامگان در کالبد شاهان و سرداران و حاکمان خودی و بیگانه برخوردیم و یاد حضور هولناک آنان دغدغه خاطر هر روزه و کابوس هر شبه مان بوده است، غنیمتی ست ارزنده. هریک از ما به هنگام بررسی گذرنامه های سیاه این هیولاهای آدمی نما، انگشت حیرت به دندان گزیده و چه بسا که در شناخت بستر و زمینه شکل گیری قدرت تباهاکار آنان به نتیجه درستی نرسیده و ناکام مانده ایم. از این روست که خواندن این دفتر و ژرف نگری در داده های رهنمون آن، فرصت بازنگری و بازاندیشی در میراث گذشته مان را به ما ارزانی می دارد.

مترجم ارجمند کتاب در ترجمه این اثر ارزنده و آموزنده، کوششی سزاوار به کار برده است و زحمت او را باید ارج گذارد. اما کتاب - به رغم اشاره به نام ویراستار در شناسنامه آن - از ویرایشی دقیق و سامانمند و بسنده برخوردار نبوده است و خواننده را در مورد های بسیاری با اشکال در خواندن و دریافت درست مفهوم عبارتها رو به رومی کند.

انتظار به جایی ست که چاپ ویراسته ای از این دفتر دانش نشر یا بد تا بتواند پیام انسانی پژوهنده را با رسایی هر چه بیشتر به دوستداران اندیشه و آزادی فرهنگ برساند.

تانزویل (کوینزلند) - استرالیا

اسفند ماه ۱۳۸۲

پی نوشت:

۱- نام اسپربر (یا اسپربر) برای خوانندگان ایرانی ناشناخته و نا آشنا نیست. دوده پیش از این، رمان سه گانه (تریلوزی) بسیار خواندنی و تاثیر گذار او به نام قطره اشکی در اقیانوس، با ترجمه زنده یاد روشنگر در سال ۱۳۶۲ در دو جلد در تهران منتشر شد. زمینه این رمان بزرگ، زندگی روشنفکران چپ در سرزمینهای غربی ست که در دهه سی قرن گذشته و دوران جنگ دوم جهانی از حزبهای کمونیست استالینی جدا و یا بیرون رانده شده بودند، اما همچنان به یک روش سوسیالیسم باور داشتند و می کوشیدند تا برای تحقق آن، راهی مستقل از پدرخواندگی و خود کامگی استالینی و قیمومت آقا بالاسرهای روسی بیابند. کتاب دیگری از همین پژوهشگر و نویسنده که باز هم به ترجمه روشنگر در روش به فارسی درآمده و در تهران نشر یافته است، یک زندگی سیاسی، هفت گفتگو و سه مقاله نام دارد و به مبشهای مهمی همچون چگونگی سرنوشت سیاسی انسان از بدو تولد، چگونگی سیاسی شدن انسان از راه خانواده و مدرسه، رو به روی

جوانان با مردم سالاری چند حزبی و یا هم شکل شدن آنان در یک دیکتاتوری و مانند آن می پردازد و - به گفته مترجم - «فراخوانی ست به این که یقینهای خود را زیر سؤال ببریم و بیاموزیم که با دیدی شکاک و انتقادگر بنگریم».

ح. منتظم

بیژن غیبی

سه رساله پهلوی:

۱- آمدن شاه بهرام ورجاوند

۲- خویشکاری ریدکان و اندرز به کودکان

۳- سور سخن

و دیگر «خرده مقالات»

در باره اهمیت فرهنگی این کارها نیازی به گفتن نیست که دو فاجعه یورش عرب، در سده هفتم، و مغول در سده سیزدهم میلادی چه زیانهای جبران ناپذیری به فرهنگ و ادب ایران زده است: در هجوم نخستین تمام کتابهای ادبی، پزشکی و علمی ایران از میان رفت و تنها اندکی از ایرانیان که به دین نیاکان و فادارماندند و ایران را به سوی هندوستان ترک گفتند چندین کتاب دینی و چند رساله ادبی را همراه بردند^۱ که در سده بیستم توانستیم قسمتی از واژه ها و متون پهلوی را که در این کتابها و رسالات آمده است بشناسیم. در سده سیزدهم نیز مغولان هر جا که می رسیدند کتابخانه ها، از جمله نوزده کتابخانه بزرگ نیشابور را برای ایجاد رعب آتش می زدند^۲ که موجب از میان رفتن بسیاری از آثار ایران در سده های نخستین اسلامی گردید و جای شگفت نیست که مثلاً از حدود صد و سی هزار بیت سروده رودکی چند صد بیتی بیشترنمانده است!^۳ و هرگونه پژوهش و کوششی برای احیاء، ویرایش و بازنویسی آثار فراموش شده آن سده ها جای هرگونه ستایش است.

*

نخستین رساله همان سرود «آمدن شاه بهرام ورجاوند» از سروده های نخستین سده های اسلامی و گویای بویه (نستالژی) های دیرین ایرانیان است. در آغاز رساله، نخست «منابع، ترجمه ها و تحقیقات» ذکر شده، سپس متن پهلوی و، سطر به سطر، آوانویسی آنها، و پس از آن متن ترجمه شده سرود. و در «یادداشتها» بسیاری از نکات مورد توجه پهلوی دانان و علاقه مندان به این زبان آمده است. و چند گفتار درباره «سبک و زبان» این رساله، و دیگر این که «شاه بهرام ورجاوند کیست؟» قدری مفصل تر در پایان